

هر جمله‌ای از آیات چنان متناسب با مطالب و معانی است که با هر تغییری در مطلب متغیر و متنوع می‌گردد. این رمز اعجازی قرآن برای کسانی مشهود است که دلداری و دلدادگی و دستگام‌گیرنده‌گوش و دریابنده‌دل را یکسره تسلیم نغمات آیات نمایند:

«ان فی ذلک لذکر لمن کان له قلب او القى السمع وهو شهید - سورة ق آیه ۳۷» .

با دل دادن باین نغمات این آیات، معانی جذاب و حقایق درخشان آن سراسر شعور و مراکز ادراک را فرا می‌گیرد، و نفس انسانی را از آلودگیها و هواها پاک و آنرا درخشان میکند و در سایه رحمت و الطاف خداوند جایش میدهد و امیدوار و خورسندش میدارد:

از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده: «هر آنکس که سوره عبس را بخواند در حالی بقیامت می‌آید که رخسارش خندان و بشارت آوراست». از حضرت صادق (ع) نقل شده: «هر کس سوره عبس و اذا الشمس را بخواند، در بهشت زیر سایه خداوند و کرامت وی بسربرد» .

سوره تکویر ، متی ، ۱۹ آیه است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اذا الشمس كورت (۱) و اذا النجوم انكدرت (۲) و اذا الجبال سيرت
(۳) و اذا العشار عطلت (۴) و اذا الوحوش حشرت (۵) و اذا البحار سجرت (۶)
ترجمه : آنگاه که آفتاب درهم پیچیده و فشرده شود (۱) و آنگاه که ستارگان تیره
شوند (۲) و آنگاه که کوهها برآه افتند (۳) و آنگاه که شتران با ارزش (آبستن ده ماهه) بی صاحب
و رها شوند (۴) و آنگاه که حیوانات وحشی گرد هم آیند (۵) و آنگاه که دریاها برافروخته
گردند (۶) .

شرح لغات:

کورت : ماضی مجهول از باب تفعیل : شال یا پارچه باز ، بهم پیچیده و گرد آورده
شد. رشته های تاریک در روشنائی داخل شد.
انکدرت : ماضی از باب انفعال : تیرگی یافت، بهم خورده و مضطرب شد، زیر و زبر
شد ، فرو ریخت ، شتابان رفت .
عشار : جمع عشاء بضم عین وفتح شین : ماده شتریکه از آبستنیش بیش از ده ماه
گذشته، یا وضع حمل کرده باشد. سپس این لغت تعمیم یافته و بهر آبستنی گفته میشود .
وحوش : جمع وحش : حیوانات بیابانی و انس ناپذیر. از وحشة: ترس، نگرانی،
اندوه .
حشرت : ماضی مجهول : از جای خود بیرون آورده و با گروه دیگر پیوسته شد،
انس گرفت .

سجرت : ماضی مجهول از باب تفعیل - بقرائت بیشتر قاریان - : تنور از آتش با هیبه
پر شد ، بر افروخته گردید . آب بهر را فرا گرفت ، امواج دریا بالا آمد . بعضی بتخفیف
خوانده اند .

اذا الشمس کورت : «اذا» ظرف زمان و متضمن معنای شرطی است که فعل آن
انجام خواهد شد. تقدم اسم «الشمس» بر فعل دلالت بر توجه خاص به اسم دارد. ظاهر
نسبت فعل کورت بشمس و معنای لغوی فعل این است که این دگرگونی و درهم-
پیچیدگی در جرم خورشید رخ میدهد ، و از میان رفتن نور وضوء از لوازم آنست.
با توجه باین ظاهر، بیان مفسران که مقصود از میان رفتن نور وضوء یا نابود شدن
خورشید است ، مخالف ظاهر آیه و توجیهی بی دلیل است .

این پیشگویی و خبر قطعی قرآن از دگرگونی و بهم پیچیدگی خورشید در
این آیه ، و تحول زمین و ستارگان در دیگر آیات که با صراحت بیان شده، از چه منشأ
و مبدئی میتواند باشد ؟ این توهم که منشأ اینگونه خبرهای صریح ، سابقه اندیشه
و ذهن شخصی پیمبر (ص) بوده یا هر توجیهی مانند آن، نادرست است؛ زیرا نه شخص
آن حضرت چنین ادعائی داشته و نه زندگی گذشتهٔ چهل ساله و محیط پرورش ذهنیش
متناسب با اینگونه اندیشه‌ها و نظرها بوده . چگونه دانشمند متفکری میتواند
بدون بررسی‌ها و طی مقدمات علمی از چیزی خبر، یا در بارهٔ موضوعی نظر دهد ،
آنهم نظر قطعی دربارهٔ اخترها و حوادثی که از ذهن بشری فاصلهٔ زمانی و مکانی بسیار
دور دارند.

این توهم نیز که اینگونه مطالب قرآن از اندیشه‌ها و نظریات دیگران ریشه
گرفته ، بس نابجا و ناروا است ، زیرا چنین اندیشه‌هایی در آن زمان در اذهان
عمومی ، و یا خصوصی اهل نظر و دانشمندان از هیچ طریق راه نداشته ، عموم مردم
اگر اندیشه‌ای دربارهٔ خورشید و ستارگان داشتند جز این نبود که سرچشمه‌های نور-
افشان و زندگی بخش و گرم کننده‌اند، و بسیاری از ملل ستارگان را مبداء پرورش و برتر
از موجودات دیگر و فناپذیر می‌پنداشتند و آنها را بخدائی یا مظهر کامل خدائی
پذیرفته بودند و پرستیدند و این تنها آفتاب نبود که در نظر مردم بلکه دانشمندان
صورت خدائی داشت ، بلکه هر يك از ستاره‌ها مبداء نوعی آثار خدائی بودند؛ ناهید

(زهره) خدای زیبائی. مریخ خداوند جنگ ، و همچنین ... فلاسفه قدیم یونان ، سپس روم و اسکندریه که اندیشمندترین متفکرین دنیا بودند و در باره هر موضوع نظر و رأی داشتند و برای گشودن اسرار خلقت راهبائی باز کردند و قسمت مهمی از پایه علمی را استوار نمودند ، گویا چنان مقهور عظمت آفتاب و ماه و ستارگان بودند که حق نظر درباره آنها را بخود نمیدادند و اگر هم نظری داده‌اند بسیار مبهم و بر اساس فرض بوده مانند فرض افلاك و چگونگی حرکات آنها ، و مرکزیت زمین . ارسطو این فرضها را تکمیل و تثبیت نمود و بطليموس براساس آن هیئت آسمانها و حرکات را بنا نهاد ، ولی درباره اصطلاح اجرام علوی همه متفق بودند که موجوداتی برتر از عناصر و ماده زمین و غیر قابل کون و فساد و ابدی و ازلی و دارای روح جاویدان میباشند. فلسفه ارسطو و هیئت بطليموس و آراء آنها قرن‌ها بر اذهان دانشمندان نفوذ داشت. محققین و حکمای اسلام نیز با آن حرکت فکری و با اینکه در بسیاری از مسائل تجدید نظر کردند و حکمت را از جمود بیرون آوردند ، در اصول فلسفه بخصوص نظر در چگونگی و حرکات موجودات آسمانی (علوی) مقهور فلسفه ارسطو و هیئت بطليموس بودند تا آنجا که آیات صریح قرآن را تاویل و توجیه مینمودند^۱.

۱ - تصویر و فرضیه ارسطو و بطليموس درباره افلاك و حرکات و ساختمان آنها آنچنان با علوم الهی و طبیعی و ریاضی پیوسته شده بود که شك یا نفی هر جزء آن موجب تزلزل و بهم ریختگی همه فرضیه های علمی مسلم قرون گذشته میگردد. هر چه در رصدخانه ها ستارگان و حرکات جدیدی کشف میشد برای آنکه با اصول و مبانی علمی گذشته و لوازم هندسی تطبیق کند ، فلکی برای آن فرض میکردند ، چنانکه تا اواخر قرون وسطای مسیحی شماره افلاك به هشتاد فلك رسید . با این پیوستگی و ربط فرضیات علمی با تصور افلاك و حرکات آنها برای علمای اسلامی و غیر آنها ممکن نبود که یکباره آنها را نفی کنند . علمای اسلام چون تأثیر مستقل ستارگان و ابدیت آنها را منافی با توحید و آیاتی که صریحاً از حدوث و زوال خورشید و ستارگان خبر میدهد میدیدند با آنکه اصول این تصورات را نفی نکردند، همگی برخلاف نظر یونانیان معتقد بحدوث و فناء همه موجودات علوی و سفلی بودند .

پس از علماء اسلام نخستین دانشمند شجاعی که از غرب برخاست و با یکی از مبانی گذشتگان مخالفت کرد و کپرنیک ، در اوایل قرن شانزده مسیحی بود . این مرد مرکزیت جهان را از زمین بخورشید منتقل کرد و در نتیجه از شماره افلاك کاسته شد . با اینکه نظریه

از قرن شانزده و هفده مسیحی بوسیله تأسیس رصدخانه‌های بزرگ و اختراع دوربینهای نجومی و اندیشه‌های آزاد، طلسم هیئت بطلیموس متزلزل شد، سپس یکباره حصارهای فرض افلاک و مرکزیت زمین که بشر را محدود و مفرور میداشت از میان رفت و آدمی بعوالم بزرگ سرکشید و این خود منشأ دگرگونی مفاهیم علوم طبیعی و کیهانشناسی گردید و راه مشاهده و تفکر از هر سو بروی انسان باز شد. پس از آن با تکامل دوربینهای نجومی و پیشرفت دستگاههای تجزیه و عکسبرداری کیهانی و تجربه و مشاهده مستمر در اشکال و انواع و تغییر منظر و رنگهای ستارگان، این حقیقت مسلم شد که کهکشانها و میلیونها ستاره‌ایکه تشکیل دهنده هر يك از آنها هستند در حال تغییر و تحول و تکامل میباشند، و چون تغییر و تحول آنها ثابت شد و مواد ابری که اصل مادی آنها است مشهود گردید، مسئله مرکز و فناء ستارگان که خورشیدیکی از آنها میباشد مطرح شد. بوسیله اختراع دوربینهای بزرگ نجومی و بررسی‌ها، هرچه آفاق دور و کهکشانها بیشتر آشکارا شد عظمت و قدرت و دوام خورشید در اندیشه‌ها کمتر گردید. اکنون با آنکه عمر خورشید میلیونها سال تخمین زده میشود و نسبت به عمر طبیعی ما بسی طولانی است ولی از نظر عمر کهکشانها مانند بوتسه و شکوفه‌ایست که روزی باز و شکفته شده و روز دیگر فسرده و پریز می‌شود.

در مرحله نخست که دانشمندان بوسیله دوربینهای نجومی بکهکشانها پی بردند بصورت توده ابرومه دیده می‌شدند، سپس ستارگان تشکیل دهنده آنها تشخیص داده شد، آنگاه انواع و اشکال و مراحل مختلف آنها نمودار گردید، اکنون بکشف وضع

کپرنیک پایه فرضیات گذشتگان را برهم ریخت، خود او باصول افلاک و کامل بودن جوهر فلکیات و حرکات آنها که از ارسطو دریافت شده بود عقیده داشت. یکریع قرن پس از کپرنیک، گالیله با ابراز نظر حرکت زمین درفضا یکسره فرضیه افلاک را بهم ریخت، ولی هنوز اهل نظر درباره چگونگی و پیوستگی و استواری جهان متحیر بودند و سایه فرضیه افلاک درذهنهای اندیشنده رفت و آمد میکرد، تا آنکه نیوتن، بایک توجه برق آساکشف جاذبه عمومی ملهم شد و اصول نظریات جدید کامل گردید و اندیشه‌ها از تصور جهان در بسته بافلاکی که ارسطو و پیروان وی ساخته بودند و هر تصور علمی بان محدود می‌شد، بیرون آمد.

و مواد ساختمان داخلی آنها پرداخته‌اند و با تحقیقاتیکه درباره کشف عناصر خورشید ، حکونگی فعل و انفعالیهای درونی و حرارتی و تجزیه و تحلیل ذرات آن پیوسته پیش میرود علل طبیعی مرکز خورشید بیشتر آشکار می‌شود و محققین تا آنجا پیش رفته‌اند که توانسته‌اند درباره آینده عمر ستارگان و خورشید نیز اظهار نظر کنند^۱.

تا آنجا که تاریخ بشر و آثار خورشید در زمین نشان میدهد از زمانهای گذشته تاکنون تغییری در وضع خورشید روی نداده^۲؛ از اینرو باین زودیها و زمانهای نزدیک نباید عمر آن پایان رسد و شاید میلیونها سال پس از این خورشید همین گونه نورافشانی نماید و مرکز سیارات منظومه ما باشد. ولی هرچه عمر خورشید از نظر عمر و زمان سنجی ما طولانی باشد ، از نظر واقع و قرآن لحظه‌ای پیش نیست.

این پایداری و بقاء نسبی خورشید آنگاه برای ما ساکنین سیاره زمین میتواند موجب آرامشی باشد که این کانون نور با حسابهای بررسی شده، عمر طبیعی خود را طی کند و حادثه ناگهانی حساب نشده‌ای پیش نیاید ، ولی چنانکه صورتهای و پدیده‌های

۱- در آغاز این قرن که انحلال و تجزیه تشعشی ماده کشف شد و تحویل عناصر بیکدیگر ممکن گردید ، راهی برای کشف راز تشعشع عظیم خورشید و دیگر ستارگان بروی علمای فیزیک نجومی باز گردید ، و باین حقیقت پی بردند که در اعماق هسته بینهایت ریزاتماها قدرت عظیمی نهفته است که ممکن است در شرائط و عوامل خاص از این قدرت زیراتمی سیل تشعشع جاری شود. میزان قدرت و سرعت انفجارهای زیراتمی تنها از آثار فعل و انفعالیهای اتم عنصر (که در خورشید ئیدرژن است) نمیشود ، بلکه بیشتر بستگی بدرجه حرارتی دارد که از انفجارهای ابتدائی حاصل میشود . مصرف تدریجی ئیدرژن موجب افزایش حرارت میشود . ئیدرژن خورشید که بتدریج به هلیوم مبدل میشود قسمت مرکزی خورشید تیره تر میگردد و در نتیجه انرژی کمتر از آن ساطع میشود و با تقباضیکه در قشر خارجی پیش میآید و انرژی که در قسمت درونی تولید و ذخیره میگردد از ذخیره مرکزی آن ، پیوسته انرژی و حرارت بالامیرود . باین ترتیب این منبع قدرت پیوسته در یک حال توازن نور و حرارت و نیرو از خود می‌افشاند . ولی این وضع برای همیشه نخواهد بود زیرا زمانی میرسد که مایه ئیدرژن آن رو بگاشش می‌رود و منبع انرژی زیراتمی آن تمام خواهد شد و سرعت جرم آن منقبض میشود و تشعشع و فروغ و حرارت آن بهم پیچیده و تاریک میگردد .

این خلاصه نتیجه‌ایست که دانشمندان فیزیک نجومی درباره ساختمان درونی خورشید و تعادل و دوام و پایان تشعشع آن تاکنون بیان رسیده‌اند . رجوع شود بکتاب پیدایش و مرگ خورشید .

۲- این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

زنده و غیر زنده همگی در معرض حوادثند و کمتر عمر و وضع آنان در مسیر طبیعی پایان میرسد، خورشید نیز چنین است و در هر ساعت و هر روز در انتظار پیش آمد يك حادثه ناگهانی که موجب انفجار و سپس خاموشی آن شود میباشد. اینگونه انفجارهای ناگهانی را در ستاره‌های درخشان دیگریکه مانند خورشیدند، بوسیله دوربینهای ستاره‌شناسان اکنون بیشتر از زمانهای گذشته مشاهده میکنند.

گرچه زمانی از اینگونه نظرها و مشاهدات کیهان‌شناسی نگذشته و اکنون در حال پیشرفت است و بسیاری از آنها هنوز تکمیل و اثبات نشده، ولی بخصوص درباره حدوث و تکوین و زوال خورشید و دیگر اختران «که قرآن قرنهای پیش، از آن خبر داده»، از چهار گذرگاه نظری گذشته است:

نخست از تصویر فلاسفه قدیم که قرن‌ها اندیشه‌ها را در باره آسمانها محدود ساخته بود. با عبور از این گذرگاه آسمانها و ستارگان بصورت وسیع و دیگری در برابر نظر نمایان گشت.

گذرگاه دوم، پی بردن بحدوث و تکوین و در نتیجه فناء موجودات آسمانی بود. سوم، توجه و نظر دانشمندان عصر بساختمان داخلی ستاره‌ها و خورشید است، گرچه این تحقیقات در مراحل ابتدائی است ولی با پی بردن به عناصر سازنده و فعل و انفعالیهای درونی و دیگر گویهای آشکار ستارگان سرانجام نهائی آنها را اعلام مینمایند. گذرگاه چهارم، مشاهده انفجارهای ناگهانی بعض ستارگان است.

پس از عبور نظر و اندیشه بشری از این گذرگاهها، اکنون انسان جهان بین نیز از طریق مقدمات علمی، همین حقیقت وحی قرآن را اعلام مینماید: «اذا الشمس کورت»

۱- تغییر ناگهانی که در بعض ستاره‌ها مشاهده میشود، نشان میدهد که در زمانی کوتاه که بیش از چند روز یا چند ساعت نیست و بدون هیچ آثار و علائم پیش‌بینی شده، ستاره کم‌نوری ناگهان صدها هزار برابر روشنی‌آدی، درخشنده میشود که مورد توجه ستاره‌شناسان میگردد و سپس رو بخاموشی میرود، تحقیقات منظمی که در زمان حاضر بوسیله عکسبرداری‌هایی از آسمان صورت میگردد نشان میدهد که سالانه در میان ستارگان منظومه کوکبی ما لا اقل بیست انفجار صورت میگیرد، و اینگونه انفجارها بوسیله دوربینهای قوی نجومی در دیگر کهکشانهای نیز مشاهده میشود. نقل از فصل نهم کتاب پیدایش و مرگ خورشید.

این تعبیر قرآن وسیع تر و عمیق تر از لغات انقباض، تاریک شدن، و سرد شدن است؛ زیرا این تعبیر میرساند که خورشید دارای طبقاتی از صورتهای مواد گسترده و تشعشعهای است که همه اطراف آنرا فرا گرفته و هنگام پایان کار آن، این طبقات مانند پارچه، پی در پی بهم پیچیده و فشرده میشوند. شاید پس از این با پیشرفت تحقیقات علمی این حقیقت بیشتر آشکارا شود.

۱ - مؤلف در فصل هشتم کتاب پیدایش و مرگ خورشید انقباض و فروریختن مواد داخلی خورشید را با ساختمان بلندی تشبیه کرده که دیوارهای زیرین در تحت فشار طبقه های فوقانی بدر رود و طبقات ساختمان روی هم فروریزد. آنگاه از جهتی باین تشبیه خود اشکال میکند و جواب میگوید ...

قسمتی از فصل اول این کتاب نیز راجع باختلاف انبساط و فشرده گی و چگالی (وزن مخصوص) و درجه حرارت مواد مرکزی خورشید از قشرهای خارجی آنست .
 قسمتی از مقاله « هربرت فریدمن، در مجله « نیشنال جئوگرافی، تحت عنوان : آنچه از خورشید نمیدانید، این است : « یک طبقه گاز اطراف خورشید که در حدود ۲۰۰ میل ضخامت دارد بنام «فتواسفر» نامیده میشود . بیشتر نوریکه از خورشید ساطع میگردد از طبقه « فتواسفر » بیرون میآید . در آخرین طبقه «فتواسفر» گاز بطوری تار است که هیچ روشنائی از داخل آن نمیتواند مستقیماً عبور نماید . بدین ترتیب طبقه «فتواسفر» طبقه تار و روشنی است که دور خورشید را مثل پوست پیاز احاطه کرده . داخل این طبقه، دو طبقه دیگر قرار دارد یکی طبقه گازی است که در حال انفجار و سوختن است و بآن « کروموسفر » میگویند . و بعد از طبقه « کروموسفر » طبقه آتمسفر قرار دارد که بآن « کورونا » میگویند (از مجله خواندنیها شماره ۷۳ تاریخ ۳ خرداد ماه سال ۴۵ نقل از مجله شکار و طبیعت) .

اینها شواهدی است که علوم پیشرفته امروز بنظر قرآن درباره جهان و خلقت نزدیکتر میشود. منظور تطبیق و تأویل قرآن با این نظرهائی که هنوز به اثبات کامل نرسیده، نیست. ما نباید در فهم قرآن به اشتباه بیشتر محققین و فلاسفه اسلامی گذشته دچار شویم، زیرا آنان چنان مقهور فرضیات و نظره های فلاسفه یونان شدند که بنظر و بیان مستقل قرآن توجه ننمودند و اینگونه آیات را با آن نظرها تطبیق و تأویل کردند، تا آنجا که امروز مسلمانان درس خوانده یا باور ندارند که قرآن درباره جهان نظر خاص دارد، یا می پندارند آیات قرآن در بیان اینگونه مطالب متأثر از نظره های دیگران بوده. تا آنجا که مانند مرحوم محمد علی فروغی با آنکه در آشنائی از فلسفه شرق و غرب و قدیم و جدید در ایران کم مانند بود، در کتاب سیر حکمت در اروپا، از هر اندیشه و نظری از قدیم و جدید نمونه ای آورده و از هر کتاب علمی و مذهبی مانند تورات و اوستا اسمی برده، ولی نامی از قرآن در این کتاب دیده نمیشود!! دیگر، از غرب زدگان ناپخته و بی خبر از تعالیم قرآن چه انتظاری میتوان داشت؟! آنها شاید معذور باشند، چون قرآن را جز وسیله مغفرت اموات و سوگند و تبرک، نشناخته اند. ولی از مانند مرحوم فروغی که اهل مطالعه بوده این عذر پذیرفته نمیشود، او بر اداری چون مرحوم

و اذا النجوم انكدرت : الف و لام «النجوم» ظاهر در نجوم مخصوص و منظور است ، مانند «الشمس» ، نه همه نجوم یا جنس آنها. انكدر با نظر بلفت و موارد استعمال ، بمعنای تیرگی ، سردگی ، نابسامانی ، بهم ریختگی است . و گفته مجاهد که : انكدرت ، بمعنای تناثر (پراکنده شد) میباشد با ظاهر این لغت سازگار نیست. انكدر الطائر (از هوا فرود آمد) نیز دلالت بر این معنا ندارد. و آیه «و اذا الكواكب انثرت» در سورة انفطار ، در مقام بیان مطلب دیگر است. وزن باب انفعال «انكدرت» دلالت بر پذیرش اثر از مؤثر خارج دارد ، در مقابل آن ، فعل «كورت» مشعر بر این است که خورشید خود بهم پیچیده و تاریک میشود. ترتیب آیات ترتب حوادث را میرساند: آنگاه که خورشید با نور و حرارتش بهم پیچیده و تاریک شد ، آن ستارگانی که از خورشید نور و حرارت و نیرو میگیرند و بقدرت کشش آن سامان دارند ، تیره و تاریک و نابسامان می شوند.

و اذا الجبال سیرت : همینکه خورشید دگرگون و ستارگان نیلگون شدند توازن و بهم پیوستگی زمین مختل میگردد و آنچه در آغاز این اختلال ، در زمین و چشم زمینیان رخ مینماید جنبش و برآه افتادن کوهها است که مهار و استوانه زمین میباشند .

و اذا العشار عطلت : برای عرب جزیره شتر مهمترین وسیله زندگی و باارزشترین سرمایه بود ، همینکه آبستنی ماده شتر به ده ماه میرسید بیش از هر چه مورد علاقه و رعایت صاحبش بود. با توجه بعلاقه و دلبستگی عرب باین یگانه وسیله زندگی ، این عنوان در آیه ، بیان نمونه ایست از آنچه بیشتر مورد علاقه آدمی است. و نموداری است از اضطراب و بی سروسامانی و بخود اندیشیدن و از همه علاقهها بریدن انسان در آن هنگام، چنانکه با ارزشترین چیزهاییکه آدمی سخت بآن دل بسته است رها می شود و معطل میماند . اگر مقصود از «العشار» هر آبستنی باشد میتواند معنای آیه

→
ابوالحسن فروغی داشت که شیفته بقرآن و تفکر در آیات آن بود و در مجالس درس تفسیرش در اینگونه آیات بحث میپرداخت ، و دانشجویانرا به تفکر در آیات قرآن حکیم و حقائق آن تشویق مینمود .

چنین باشد : آنگاه که هر آستنی حمل خود را بر زمین نهد و آنرا رها کند، مانند آیه ۲ سوره حج «یوم ترونها تذهل کل مرضة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها...» بنا بر این باید تقدیر آیه «عطلت عن حملها» باشد.

از جباتی و ابی و عمرو نقل شده که گفته اند مقصود از «العشار» ابراست که در آن هنگامه تحول زمین، معطل می شود و دیگر نمی بارد، گویا بخار و دود گرم و خشک و بی بارش جو زمین را فرا میگیرد. ولی این معنا در کتب لغت و استعمالات متعارف دیده نشده.

و اذا الوحوش حشرت : این نمونه و نمودار است از آثاریکه این حوادث در وضع حیوانات وحشی و پراکنده دریاها و جنگلها پیش می آورد : حیوانات وحشی که در گوشه ها و لاندهای خود میخزند و از یکدیگر وحشت دارند، از وحشت این حادثه هول انگیز بیرون می آیند و گردهم در می آیند و بهم انس میگیرند.

گفته بعضی از مفسران که مقصود حشر حیوانات برای آنکه در معرض قصاص و تلافی رنجها و ناکامیها در آیند، با ظاهر آیات که خبر از مقدمات قیامت است، و با اصول دینی و عقلی موافق نیست^۱.

و اذا البحار سجرت : بنا به قرائت مشهور که به تشدید خوانده شده معنای آن شدت و پیوستگی فعل است : آنگاه که دریاها پیوسته و بشدت و سراسر برافروخته گردد. این معنا ظاهرتر است از معانی دیگر، مانند اینکه : فاصله دریاها از میان برود و بهم راه یابند و بصورت یک دریا در آیند. آب دریاها شیرین و شور بهم آمیخته و دریاها پر و لبریز گردد. آب دریاها خشک شود.

گویا همینکه خورشید با شعاع و قدرتش بهم پیچیده و تاریک شد، توازن جذب و دفع میان خورشید و زمین و در نتیجه تعادل در میان نیروی ثقل و فشار گازها و مواد گداخته درون زمین بهم میخورد و با انفجارهای شدید و همه جانبه، قشر فاصل

۱- بنا بر اصول دینی و عقلی حشر در قیامت و حساب و پاداش، از نتایج اختیار و تکلیف و مسؤولیت است. فلاسفه الهی حشر و بقاء را بنا بر اصل تجرد و استقلال نفس میدانند، با این اصول، و ظواهر و نصوص دین حشر و قصاص حیوانات و وحوش تخیلی بیش نیست. قتاده چنان میدان خیال را درباره حشر حیوانات باز کرده که پای حشرات و مگس را نیز بر صفة قیامت کشانده!

و حافظ از میان می‌رود و کوهها بحرکت درمی‌آید و گازها و مواد داغ و گداخته، آب دریاها را سرعت تبخیر میکند و دریاها را طوفان مواد مذاب و آتش فرامی‌گیرد. با نظر به ترتیب آیات این آخرین وضعی است که برای زمین پیش می‌آید و پس از آن یکسره صورت زمین دگرگون و مبدل می‌شود.

اگر ترتیب این حوادث مورد نظر این آیات نباشد و همان خبر از این حوادث منظور باشد، شاید علت درگرفتن آتش در زمین و برافروخته شدن و تبخیر شدن دریاها، تشعشع شدید نور خورشید پیش از خاموش شدن و درهم پیچیده شدن آن باشد.^۱

این شش آیه، صورتهای مشهود و بارز دگرگونی و حوادثی را می‌نمایاند که پیش از ظهور قیامت رخ مینماید که هر يك را علل و مقدمات و آثار است که نخست در سه مظهر خلقت: خورشید، ستارگان و زمین پدید می‌آید. اثر این حوادث در روابط و مجتمع انسانی، بیش از هر چیز، قطع علاقه شدید از اموال پرارزش و روی-

۱- در صفحه ۱۱۳ کتاب پیدایش و مرگ خورشید چنین می‌خوانید: «محاسبه‌ایکه بوسیله مؤلف (ژرژ کاموف) بر اساس نظریه مورد قبول درباره ساختمان درونی خورشید صورت گرفته به این نتیجه رسیده است که: تشعشع خورشید با گذشت زمان زیادتر میشود، و در آن هنگام که مقدار ئیدرژن جرم خورشید نزدیک به اتمام است این انرژی تشعشعی تقریباً سد برابر خواهد شد. و نیز از همین محاسبات معلوم شده است که چون مقدار ئیدرژن خورشید کمتر شود، شعاع خورشید در ابتدای کار چند درصدی افزایش پیدا میکند و پس از آن به کندی طول این شعاع رو به تنزل خواهد رفت... از اینجا معلوم میشود که تحقیق درمسأله تولید انرژی در خورشید ما را به نتایجی رسانده است که کاملاً با آنچه از نظریه رسمی کلاسی بدست می‌آید مخالف است. بجای آنکه بگوئیم بعلمت قفل و انفعالات خورشید روزگاری همه چیز یخ خواهد زد، باید گفت که بعلمت شدت حرارت خورشید در آخرین مرحله تحول آن، حیات محکوم به فنا است. به این ترتیب تشعشع خورشید صد برابر میشود، و درجه حرارت سطح زمین از درجه حرارت جوش آمدن آب بالاتر می‌رود، و اگرچه در چنان حرارتی سنگها و قشر جامد زمین به احتمال قوی ذوب نخواهد شد، ولی قطعاً آب دریاها و اقیانوسها به حالت غلیان در خواهد آمد... بنا بر آنچه گفته شد، علم امروز، سه سبب برای برافروخته شدن زمین و دریاها، که این آیه «و اذا البحار سجرت» از آن خبر داده پیش بینی میکند: ۱- انفجار زمین و سر بیرون زدن حرارت درونی و مواد گداخته آن. ۲- افزایش تشعشع خورشید پیش از مرگ تدریجی و طبیعی آن. ۳- انفجار ناگهانی و پیش بینی نشده خورشید، که از فصل نهم کتاب پیدایش و مرگ خورشید، آورده شد.

گردانیدن از آنها میباشد. دگرگونی در وضع حیوانات وحشی بدینصورت است که از وحشت جایگاههای خود را واگذارده و بیرون میآیند و به یکدیگر پناهنده می شوند، آنگاه شعله های آتش از درون زمین و از هر سو اطراف زمین را فرا میگیرد یا حرارت سوزان خورشید همه زندگان را میسوزاند و زمین را بصورت جهنمی درمیآورد، تا آنجا که دریاها از آتش و حرارت بجوش می آید و بخار می شود. از این پس صورت زمین و مواد و عناصر آن دگرگون و مبدل میگردد: «یوم تبدل الارض غیر الارض»، و طبیعه های قیامت و رستاخیز انسان آشکار می شود:

* * *

و اذا النفوس زوجت (۷) و اذا الموءودة سئلت (۸) بأی ذنب قتلت (۹) و اذا الصحف نشرت (۱۰) و اذا السماء كسحت (۱۱) و اذا الجحیم سعرت (۱۲) و اذا الجنة ازلفت (۱۳) علمت نفس ما احضرت (۱۴).

ترجمه، و آنگاه که نفوس پیوند شوند (۷) و آنگاه که از زنده به گور شده پرسش شود (۸) که بچه گناه کشته شده است؟ (۹) و آنگاه که نامه ها گشوده گردد (۱۰) و آنگاه که آسمان برکنده شود (۱۱) و آنگاه که دوزخ افروخته گردد (۱۲) و آنگاه که بهشت به نزدیک آورده شود (۱۳) هر نفسی داند که چه پیش آورده است (۱۴).

شرح لغات :

نفوس : جمع نفس : شخص ، روح انسانی .

زوجت : مقرون شد ، پیوند گردید ، به همسری و زناشویی درآمد .

الموءودة (مفعول از ولد بفتح همزه) : دختر زنده بگور شده . (بکسر همزه) کسبکه

سنگین بار شده وزیر فشار واقع گردیده ، باین معنا گویا از وند، مقلوب آورد ، میباشد .

كسحت : پوشش چیزی برداشته شد . حیوان پوست برکنده گردید . سقف، از بنیان برکنده

شد . ترس، زائل گردید . قسحت ، نیز خوانده شده : چیزیکه سخت پیوسته و چسبیده است،

برکنده گردید .

سعرت : آتش در گرفت ، شعله ور شد .

ازلفت : شخص به اهلش روی آورد و نزدیک شد . بامقامی نزدیک گردید، بانعمت و

خوشی روی آورد ، دو چیز بهم پیوسته و جمع گردید .

و اذا النفوس زوجت : مفسرین راجع بآنچه در قیامت به نفوس می پیوندند ،

گفته‌اند: «هر کس با هم شکل خود که بهشتی یا دوزخی است پیوسته شود. ارواح به بدنها بازگشته شود. گمراهان به گمراهان، شایستگان به شایستگان، شایستگان بحوریان و کافران به شیاطین، پیوسته شوند».

چون آیه اشاره‌ای به متعلق و مورد این پیوند ندارد، آنچه مفسرین گفته‌اند باید بیان مورد و مصداقی باشد از آنچه بنفوس پیوسته می‌گردد. می‌شود که پیوندشده و پیوند یا بنده هر دو، النفوس باشد؛ آن‌گاه که نفوس بایکدیگر پیوند کردند. ولی اینگونه تخصیص موافق با ظاهر آیه نیست. از مفهوم فعل «زوجت» که با مفهوم مانند «قرنت، جمعیت» فرق دارد، فهمیده می‌شود که اولاً آنچه با نفوس جفت و پیوسته می‌گردد، متناسب و هم‌سنگ همان نفوس است؛ دیگر آنکه از این پیوستگی، مانند ازدواج مرد و زن موالید و آثاری پدید می‌آید. مناسبتر از هر چه بنفس، که مبدء حرکت و عمل است، آثار و اعمالیست که از منشأ فکر و غرائز صادر می‌گردد. این آثار و اعمال که نخست سازنده ملکات و در نتیجه صورت باقی نفس است در محیط خارج شخص که نفوس دیگران و طبیعت اثرپذیر است، بصورت‌های مختلف، باقی و ثابت می‌ماند همانگونه که قدرتها و آثار طبیعی پس از صدور از اصل منشأ خود و ترکیب با عناصر دیگر بصورت‌های ترکیبی مخصوص کامل و آثار مناسب با آن درمی‌آید و در نهایت با صورت کامل و مشخص باصل و منشأ قدرت بر می‌گردد، آثار صورت‌های فکری و عملی انسان در صفحات ماده گیرنده و دارنده نیز ضبط می‌گردد و دست‌توانای زمان که پیوسته صفحه‌هایی را می‌گشاید و بهم می‌پیچد، از آن عکس بر میدارد. تا همینکه عناصر سازنده طبیعت تجزیه شد و بعنصر اصلی برگشت و عنصر اصلی دیگرگون گردید و امتداد زمان و مکان از میان رفت، این آثار که بصورت قدرت باقی درآمده و خود منشأ آثاری شده، به رابطه علّیت، یا اصل خود که همان نفس انسانی است پیوسته شود و شخصیت باقی انسان را پدید آورد و از این ترکیب نهائی آثاری بروز مینماید که صورت بهشت یا دوزخ میباشد: «و اذا النفوس زوجت».

این آیه بعد از شش آیه قبل که در بیان مقدمات قیامت بود، بیان اولین طلیعه قیامت انسان است که تا چشم بعالم دیگر می‌گشاید و بخود روی می‌آورد، شخصیت باطن خود را ظاهر و در میان برگشت پی‌پی امواج اعمال و آثار مینگرد.

و اذا الموءودة سئلت باي ذنب قتلت : لغت «الموءودة» برخلاف بیشتر لغات عرب که مشترك یا دارای مصادیق مختلف است، جز بمعنای دختر زنده بگور شده نیامده .
جبائی گفته : «از این جهت موءوده نامیده شده که در زیر سنگینی خاکیکه روی آن ریخته می شد می ماند تا می مرد» بنا براین ، باید از موءوده باشد که محل واو و همزه تبدیل یافته . اگر از این ریشه باشد معنای آن نیز وسعت میابد : دختر زنده بگور شده ، یا هر زنده بی گناهی که در زیر فشار ظلم از میان برود .

گویا از همه ستمزده ها به «الموءوده» تصریح و عنوان شده ، که نمونه ایست از کشتن و نابود کردن يك موجود زنده قابل و مستعد و بیگناهی که تازه چشم بدنیا گشوده و استعدادش ظاهر نگشته و کاری از وی سر نزده تا کشته اش در جواب پرسش از این جنایت جواب و عذری داشته باشد ، باین معنا هر موجود زنده و مستعدی که ظالمانه نابود شود و هر استعداد زنده ای که خفه گردد و هر حقی که از میان برود ، موءوده است ، این معنای وسیع را روایات نیز تأیید میکند :

در روایتی از رسول خدا (ص) درباره عزل «بیرون ریختن و از میان بردن نطفه» سؤال شده آن حضرت فرمود : این همان واد «زنده بگور کردن» پنهانی است . از حضرت باقر (ع) : مقصود قرابت رسول خدا و کسانی اند که در راه جهاد کشته شوند ، از حضرت صادق (ع) : المودة ، بفتح میم و واو و تشدید دال ، روایت شده که مقصود رحم و قرابت است که از قاطع آنها پرسش میشود ، از ابن عباس : مقصود کسانی هستند که در راه مودت ما اهل بیت کشته شوند . از این روایات برمیآید که مقصود از موءوده در این آیه ، مخصوص دختر زنده بگور شده نیست .

روایات اسلامی و تاریخ جاهلیت عرب پیش از این را نمیرساند که این جنایت یکی از اعمال جاهلانۀ عرب جاهلیت بوده اما شایع بودن این عمل در میان همه اعراب جاهلیت ، سند تاریخی ندارد و پس از اسلام که روش عمومی نومسلمانان اعتراف و توبه از اعمال و گناهان بزرگ بود جز چندتن بالوده بودن باین گناه شناخته نشده و اعتراف نکرده اند . قتاده گوید : قیس بن عاصم تمیمی نزد رسول اکرم (ص) آمد و گفت من هشت دختر خود را در جاهلیت زنده بگور کرده ام . آن حضرت فرمود برای هر يك ، يك بنده آزاد کن ، گفت من شتر دارم . فرمود : برای هر يك شتری بخر که خواهی هدیه نما .

فرزدق شاعر در ضمن اشعاری که افتخارات قبیلۀ خود را می شمارد میگوید : «از ما کسی است که از زنده بگور کردن بازداشت و بزنده بگور زندگی بخشید ، و نیز گویند که زنده دفن کردن دختران مخصوص قبیلۀ کنده بوده . گویند زنان بعضی از

قبائل عرب را چون گناه زائیدن میرسید ، گودالی حفر میکردند و بالای آن می نشستند ، اگر مولود دختر بود در میان گودالش می افکندند و اگر پسر بود در برش می گرفتند . زمخشری در کشاف نقل کرده : چون زنی دختری می آورد ، پدر دختر شرمگین میشد و دختر را لباس پشمین یا موئین می پوشاند و بکار چراندن شتر و گوسفند می گماشت تا بسن شش ساله میرسید آنگاه که میخواست او را بکشد بمادرش میگفت چون میخواهد او را نزد خویشانش ببرد وی را بیاراید و خوشبویش کند همینکه به بیابانش می برد و بسر چاهی میرسید و ادارش میکرد برای دیدن عمق چاه بسوی آن خم شود . باین ترتیب بچاهش می افکند و خاک برویش میریخت . از این منقولات معلوم میشود که کشتن دختران یکجور و شایع میان اعراب جاهلیت نبوده است .

از تصریحات آیات قرآن در این باره برمی آید که سبب این جنایت نگرانی از فقر بوده و مخصوص دختران نبوده : « ولا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم وایاهم - ۱۴ . انعام ، ولا تقتلوا اولادکم خشية املاق نحن نرزقهم وایاکم - بنی اسرائیل = فرزندان خود را از ترس تنگدستی نکشید ، ما آنها و شما را روزی میدهیم » . در میان قبائلیکه در حال جنگ یا آمادگی برای جنگ بسر میبردند ، ولادت دختر نگرانی دیگری پیش می آورد که چون دختران توانائی جنگ و گریز نداشتند بدست دشمن گرفتار میشدند و این خود تنگی برای آنها بوده . آیات ۱۷ و ۱۸ سورة زخرف مشعر بر همین مطلب است : « وازا بشر احدهم بما ضرب للرحمن مثلاً ظل وجه مسوداً و هو کظیم ، او من ینشؤ فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین = آنگاه که مرده داده میشد یکی از آنان با آنچه برای خدا مثل زده (دختران) چهره اش تیره میگشت در حالیکه خشم خود را فرو می نشاند ، آیا کسیکه در میان زیور آراسته و پرورش یافته و حال آنکه در ستیزه و جنگ برارنده نیست ؟ ! » آیه ۵۸ و ۵۹ سورة نحل نیز مشعر بر همین گونه نگرانی و تردید است : « وازا بشر احدهم بالانی ظل وجه مسوداً و هو کظیم ، یتواری من القوم من سوء ما بشر به ايمسکه علی هون أم یدسه فی التراب = همینکه یکی از آنان بدختر مرده داده میشد چهره اش تیره میگشت در حالیکه خشم خود را فرو می نشاند ، از قوم روی پنهان میداشت از اثر بد آنچه مرده داده شده ، که آیا آنرا با خواری نگهدارد یا در خاکش فرو نهد ؟ » این آیات محکمترین سند است باینکه عرب جاهلیت وجود دختر را بخودی

خود ننگ نمیداشت ، و مؤید نظر بعضی از محققین تاریخ جاهلیت است که میگویند برخلاف این تصور ، عرب دختران و زنان را گرامی میداشته و کشتن دختران که گاهی از بعضی قبائل بیابانی سرمیزده از جهت فقر یا ننگ اسارت و مانند اینها بوده است. از نظر قرآن این جنایات بهر عنوان گرچه گاهی روی داده باشد ستم و گناهی بس بزرگ میباشد ، زیرا ستمی بود که نخست بر ستمکار میشد سپس بر ستمکش بیگناه ، ستمکار رقیقترین و ریشه دارترین عاطفه و احساس خود را که عاطفهٔ فرزندیست و در غریزهٔ حیوانات نیز ریشه دارد ، خاموش میکرد و میکشت و دفن میکرد تا بتواند بدست خود و در برابر چشمانش يك موجود بی گناه و مستعدّ و منشأ حیات و نسل را زنده دفن کند . از اینرو در طبیعهٔ رستاخیز بزرگ چنانکه از یکسو اعمال و آثار هر انسان فعال و عاملیکه استعدادهايش بروز کرده و ثبات یافته است بامنشأ آنها پیوسته و مزدوج میشود ، همچنین در بارهٔ هر زندهٔ مستعدّیکه بدست ستم و زیر فشار ستمگر کشته شده و شعلهٔ حیات و استعدادش خاموش گشته بازخواست و سؤال میشود : « و اذا الموتورودة سئلت ، بأی ذنب قتلت » . سئلت ، بفتح سین نیز قرائت شده : و آنگاه که دختر زنده بگور شده پرسد که بچه گناه کشته شده . قتلت به تشدید تاء نیز خوانده شده که دلالت بر تدریج یا تکرار دارد .

و اذا الصحف نشرت : بیشتر قاریان به تشدید شین خوانده اند : و آنگاه که صحیفه ها پی در پی گشوده شود . مفسرین گویند : « مقصود صحیفه های اعمال است که این صحیفه ها هنگام مرگ در هم پیچیده میشود سپس گشوده میگردد » . از بیان آیه که خبر از نشر صحف است فهمیده میشود که وجود صحف و بسته بودن آنها ثابت و مسلم است . اما حقیقت و چگونگی این صحیفه ها مانند وجود آنها سرتیست که از چشم مردم پنهان است .

از محققین کسیکه صحیفه های از این صحف را آشکارا نمایانده ، صدرالدین شیرازی است ، او بانعمق و تحقیق در نفوس بشری و تأثیر تکرار اعمال و ثبوت آنها معتقد شد که مقصود آیه صحیفهٔ نفس است که حروف و کلمات اعمال در آن نوشته و ثبت میگردد و بصورت ملکات در میآید همچنانکه حرکات و اصوات بصورت حروف و کلمات منقوش ،

ثابت میشود، همین سرفرا گرفتن صنایع و علوم و تربیت است که پس از تکرار بصورت عادات و ملکات درمی آید و آثار آنها باسانی ظاهر میشود و انجام می یابد. این صحیفه نفس که محتوی انواع نوشته ها میگردد از این جهت پوشیده و بهم پیچیده است که بصیرت انسانی پیوسته از آن منحرف و بجهت خارج متوجه میباشد، همینکه بصیرت و دید انسان از شواغل این جهان و آنچه حواس از خارج در آن وارد مینماید فراغت یافت و به نفس خود روی آورد صحیفه های نفسانی در برابر بصیرتش گشوده میشود: « و اذا الصحف نشرت ». (این خلاصه ای از تحقیق و بحث مفصل صدرالدین در کتاب اسفار و مفاتیح الغیب است). آیه ۱۳ و ۱۴ سوره اسراء مانند این آیات مؤید همین نظر است: « و کلّ انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامة کتاباً یلقیه منشوراً، اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً = هر انسانی را ملازمه کردیم نامه شومش را در گردنش و بیرون آوریم برای او در روز قیامت بصورت کتابی که آنرا گشوده درمی یابد، بخوان کتاب خود را نفس تو را بس باشد امروز بر تو حسابگر ». ملازمت طائر با وجود و گردن انسان و حسابگری نفس، صریحاً دلالت بر این دارد که مقصود از کتاب کتاب نفس است. گویا همین گونه آیات منشأ الهام برای شناسائی کتاب نفس شده.

در این آیه کلمه جمع و تعبیر « الصحف » اشاره ای به کتاب و صحیفه خاص ندارد، کشف و اثبات بقاء صور و اصوات و آثار در صفحات ماده مبین و مؤید تعمیم است و با توجه به تأثیر عوالم محسوس و غیر محسوس در یکدیگر و پیوستگی آنها، گویا صحیفه نفس در حد وسط میان صحیفه های محسوس و غیر محسوس میباشد.

و اذا السماء کشفت : مفسرین در شرح این آیه گویند: آسمان زائل شود آنچه آنکه پوست از حیوان کشته زائل گردد. بعضی گفته اند: مانند سقف از جای برکنده شود. زجاج گفته: آسمان از روی کسانی که آنها را پوشانده برداشته شود. بهشت و عرش آشکار گردد.

بفرینه آکپهائی که در آغاز این سوره از بهم پیچیدگی و ویرانی آفتاب و ستارگان آمده، مقصود از آسمان در این آیه وسیعتر از آسمان آفتاب و ستارگان و

مدارات آنهاست . و بقرینه فعل خاص کشتت که فقط در این سوره آمده باید مقصود از آسمان قشری باشد که ظاهر همه عالم را فرا گرفته : همینکه این قشر و ماده متراکم که سراسر عالم را فرا گرفته زائل گردید باطن عالم که قدرت و اراده ، تجلیات بی پرده آنست آشکار میگردد .

حکمای الهی ما بادید خاص خود ، آسمانها و افلاک را دارای نفوس مدرك و محرك و منشأ شوق و اراده و برتر از زمان میدانستند ، بنا بر این چون بکمال ذاتی خود رسند صورت جسمانی آنها زائل میشود و بکمال و مشوق اصلی خود بر میگرددند . میشود که مقصود «السماء» در این آیه عالم معقول اراده و حیات باشد که حس و خیال مانند قشری آنرا بر انسان پوشانده و با تحول نفسانی انسان در قیامت و زائل شدن قشر و پرده حواس و ادراکات ، آشکار میگردد . آیه «و فتحت السماء ... نبأ» میتواند قرینه‌ای برای این معنا باشد .

و اذا الجحیم سعرت : این آیه مانند آیه «ان جهنم کانت مرصداً - سوره نبأ» و آیه « و برزت الجحیم لمن یری - النازعات» دلالت بر این حقیقت دارد که اصل و ماهیه جهنم اکنون وجود دارد و در هنگام ظهور قیامت درگیر و شعله ور میگردد .

و اذا الجنة ازلفت : آنگاه که بهشت که دور از نظرها و در ضمیر عالم است ، باشکوه و جلال نعمتها ، روی آورد و نزدیک و آشکار شود . بحسب ترتیب این آیات : پس از ازدواج نفوس و سؤال در باره مؤوودة و نشر صحف ، پرده آسمان برکنار و جهنم شعله ور میشود ، و بهشت روی می آورد .

علمت نفس ما احضرت : فعل علمت ، عامل نصب و جواب شرط جمله‌های شرطیه

۱- سراسر عالم را پوستی از عناصر پوشانده که ترکیبی از مولکولها میباشد ، مولکولها بنوبه خود از اتمهایی پدید آمده که قشرهای الکترونی آنها را پوشانده که مانند گوشت هسته اتم است (رجوع شود به کتاب پیدایش و مرگ خورشید فصل تشریح اتمها) . در هسته اتم و ماوراء آن آیا جز قدرت و اراده منبسط چیز دیگری میتوان تصور کرد ؟ همین قدرت و اراده برتر منشأ قشرها و صورتها و تجلیات و نیروهای ظاهر در عالم است و با برداشته شدن صورتها و قشرها همه عالم بقدرت و اراده‌ای که منشأ و مخزن کمال و جمال است بر میگردد .

۲- صدرالدین در مفتاح شائزده ، کتاب مفاتیح الغیب ، برای اثبات نفوس اجرام سماوی و اراده کلی و جزئی و حرکات شوقی و تکاملی و نهایت مسیر آنها بتفصیل بحث کرده است .

آیات قبل ، و ماء موصوله یا استفهامیه است : همینکه آن شش حادثه و تحول در آسمان و زمین پیش از بروز قیامت واقع شد ، و شش واقعه پس از طلوع قیامت رخ داد ، هر نفسی بدانند آنچه را ، یا چه چیز با خود پیش آورده و حاضر کرده است . این آیه مبین بقاء نفس همراه با همه آثار اعمال و مکسبات است که با تحول و تکامل انسان در جهت سعادت و شقاوت تکامل می یابد و تا آنگاه ، چنانکه باید ظاهر و معلوم نیست و پس از انقلاب عالم ، پوشیده آشکار ، و مجهول معلوم ، و علم اجمالی علم تفصیلی میشود .

فلا أقسم بالخنس (۱۵) الجوار الكنس (۱۶) واللیل اذا عسعس (۱۷) والصبح اذا تنفس (۱۸) انه لقول رسول کریم (۱۹) ذی قوه عند ذی العرش مکین (۲۰) مطاع ثم امین (۲۱) .

ترجمه : پس سو گند یاد نمی کنم به واپس شوندگان (۱۵) روندگان رخ نهان کننده (۱۶) و شب ، آنگاه که همی واپس رود و رقیق شود (۱۷) و صبح آنگاه که بدمد (۱۸) . بر راستی آن گفته فرستاده ای گرامی است (۱۹) دارای نیروئی است ، در پیشگاه خداوند آن بارگاه ارجمند است (۲۰) فرمانروائی است ، در آن مقام امین است (۲۱) .

شرح لغات :

خنس : جمع خانس . از فعل خنس : خود را باز پس برد . منقبض شد . پنهان گردید . نهان شد .
الجوار : جمع جاریه : رونده شنا بنده .
کنس : جمع کانس ؛ از فعل کنس : آهو در نهان نگاهش رفت . خانه را جاروب کرد .
کناس بکسر کاف : لانه و آشیانه و حوش و طیور است .
عسعس : شب اندک اندک رو گرداند یا روی آورد ، تاریکی رقیق گردید ، ابر بزمین نزدیک شد . میشود تکرار عسس باشد : شبگردی نمود ، در شب پاسبانی کرد .
العرش : پایه ، تخت پادشاه . سقف خانه .
ثم : (به فتح ثاء) اسم اشاره به دور است .

فلا أقسم بالخنس : بعضی این لا را زائده و برای تأکید قسم ، بعضی برای نفی ورد انکار مقدر دانسته اند . زائد و بی معنا بودن لا در این آیه و در آیات مانند آن

شایسته بلاغت و مقام قرآن نیست. اینگونه لا که پیش از فعل قسم آمده ، یامانند کلاً ، برای نفی اندیشه خلاف است یعنی درمطلب سابق جای شبهه و انکار نیست . یا برای تأکید قسم است : موردی برای قسم و نیازی بدان نیست . چنانکه در گفتگوهای متعارف گوئیم : بجان شما نباشد . الخنس ، موصوفی را می نمایاند که صفت آن واپس روی ، نهان شدن ، انقباض است . بقرینه آیات بعد ، مفسرین گویند مقصود اختران یا سیارات است که هنگام دمیدن صبح اندک اندک کم سو میشوند و رو به اختفاء می روند .
الجوارالکنس : دو صفت دیگر مورد قسم است . الجوار جمع جاریه متضمن تشبیه بکشتی است که در دریا روان است ، همین وصف الجوار منشأ نظر مفسران است که این قسم را بخصوص سیارات تطبیق کرده اند . میشود که صفت الجوار بعد از الخنس ، بیان خاص بعد از عام باشد . بنابراین در آیه قرینه ای برای تطبیق الخنس به سیارات نیست ، از این گذشته آیاتی در قرآن هست که خورشید و دیگر ستارگان را به جریان و حرکت وصف نموده : « والشمس تجري لمستقر لها ، وكل في فلک يسبحون = خورشید جاری می باشد برای قرارگاه خود ، و هر یک در فلکی شناورند . از آیه ۳۸ تا ۴۰ پس . » . الکنس ، متضمن تشبیه ستارگان در حال اختفاء است به آهوان و وحوش آنگاه که در جایگاه خود روی نهان میکنند . مفسرین حوالب این قسم و دو قسم آیات بعد از آیه « انه لقول رسول کریم » گرفته اند .

فاء تفریع : فلا اقسام بالخنس ... قرینه ایست که این قسم راجع به آیات قبل است ، و اوصاف « الخنس الجوارالکنس » که اوصافی لازم و ذاتی میباشد نه اسمهای فاعل حدوثی ، باحالت و وضع عارضی ستارگان هنگام دمیدن صبح کمتر تطبیق میکنند . با توجه ودقت باین دو قرینه چنین بنظر میرسد که این قسم شاهد و راهنمایی برای اثبات آیات قبل و سوگند پس از ذکر مدعا باشد . این اوصاف « الخنس الجوارالکنس » هر یک مبین نوعی از تغییر صور و تحول و ظهور و اختفاء و قبض و بسط جرم اختران است . این گونه تغییرات ، مورد بحث ودقت دانشمندان فیزیک نجومی و ستاره شناسی پیشرفته میباشد چنانکه با کشف و مشاهده انواع تشعشعها و رنگهای طیفی و درجات حرارت ستارگان به چگونگی عناصر و مقدار جرم و ساختمان و تغییرات درونی آنها

پی برده‌اند و از این طریق به نتایج ارزنده‌ای دربارهٔ مراحل تحول و مقدار عمر ستارگان رسیده‌اند، با اینگونه محاسبات، معلوم شده که ستاره‌هایی مانند افراد اجتماع، در حال رشد و تکامل و ستارگانی در حال نقصان و زوال میباشند و همه در خط سیر تحول با سرعت‌های مختلف حرکت میکنند هر ستاره‌ای که سنگین‌تر و بنابراین نورانی‌تر است عنصر درونی آن «ئیدروژن» سریعتر از ستارگان سبک‌تر مصرف میشود و زودتر می‌میرد. دانشمندان ستاره‌شناس هر گروهی از ستارگان را بحسب تشعشع و رنگهای طیفی که نمایانندهٔ مقدار حرارت و وضع خاص تحول آنهاست بنام حیواناتی خوانده‌اند: «غولهای سرخ»، غولهای آبی، غولهای سرد، کوتوله‌های سرخ، کوتوله‌های سفید، که با تغییر صورت و رنگ، نام آنها نیز تغییر میکند. گروهی از ستارگان را تپنده گویند زیرا قشر سطحی آنها مانند ضربان نبض آهسته و منظم است و پیوسته بالا و پائین میرود. مدت تغییر و وضع تپش انواع ستارگان تپنده مربوط بمقدار سنگینی جرم و درخشندگی آنها است، گروهی از چند ساعت تا چند سال، گروهی بین شش ساعت و یک روز، یکروز تا یک هفته، و چند هفته تا یکسال تغییر میکند. همهٔ این تحولات و تغییرات را معلول چگونگی عناصر و فعل و انفعالات آنها میدانند. علل و شرایط اصلی این تغییرات هنوز مجهول است. آخرین دورهٔ این تغییرات را ستاره‌هایی مینمایانند که شعاع آنها از حدود متعارف کاسته شده. چون جرم آنها کوچک و شعاعشان سفید است، بنام کوتوله‌های سفید خوانده‌اند. گویند اینها آخرین مرحلهٔ زندگی را می‌نمایانند که پس از آن سرد و ویران میشوند.

این صورتها و رنگهای طیفی که بوسیلهٔ دوربینهای قوی بچشم و به محاسبه درآمده و نمایانندهٔ تغییرات درونی و مدت عمر هر گروهی از ستاره‌هاست، وضع و مراحل عمر خورشید ما را نیز مینمایاند.

قرآن با این تشبیهات لطیف و بلیغ: (الخنس الجوار الكنس)، ستارگان یا گروهی از آنها را چون آهوان و حیواناتی مینمایانند که خود را بتدریج جمع میکنند و بعقب

۱- رجوع شود به کتاب: «پیدایش و مرگ خورشید»، فصل «غولهای سرخ خورشید»، «کوتوله‌های سفید و احتضار خورشید». و کتاب: «مجموعهٔ جهان»، نوشتهٔ ویلیام فاولر. بخش دوم، جنس جهان، منشا عنصرها.

میکشند و در نهانگاه خود پنهان میشوند و فروغی از چشمشان نمایان است یا مانند کشتی نور در فضا روانند .

شاید «الکتس» نمایاننده آن گروهی از ستارگان باشد که به آخرین مرحله تحول و عمر رسیده‌اند .

بنابراینکه این قسم راجع به آیات قبل باشد چنانکه گفته شد، شاهد و راهنمای فکری برای بشر است تا آیات اول و دوم (اذا الشمس کورت، واذا النجوم الکتس) را، که آیات بعد، از لوازم و آثار و نتایج آن دو آیه است، تصدیق کنند .

واللیل اذا عسعس : اگر آیه «فلا اقسام...» شاهد و سوگند برای آیات قبل باشد، و او، در این آیه برای قسم است، و اگر جواب قسم، آیه «فلا اقسام...» انه لقول رسول کریم، باشد، و او عاطفه، و «اللیل» مجرور بیاء مقدر میباشد. این آیه قسم به شب است آنگاه که در برابر طلعه‌های نور عقب‌نشینی میکند و دامنه‌های تاریک شب که فضا و زمین و همه موجودات را فرا گرفته بر چیده شود، چنانکه بازمیان برداشتن تاریکی و درهم شکستن سنگینی آن، محیط دیگرگون و فضاء و هواء روشن میگردد و زندگان به جنبش درآیند. والصبح اذا تنفس : عطف به «اللیل» و نمایاننده منظره روشن افق و بالا آمدن اشعه خورشید است؛ که مانند دمیدن در آتش پیوسته رنگ افق روشن تر و آنگاه یکسره برافروخته میگردد، و با گرم شدن و بسط هوای افق مجاور نسیم حیات بخشی بر فضای ساکن و خفته‌گان همی دمد و آنها را از سکون بحرکت میکشاند و از بی‌خبری به بیداری و هشیاری برمی‌انگیزد .

انه لقول رسول کریم : بگفته مفسرین سابق، این آیه جواب قسم برای «فلا اقسام»

۱- علمای قدیم نجوم بشکل دسته جمعی بعضی از اختران نام بعضی از حیوانات را گذارده بودند . دانشمندان جدید نیز از جهت وضع و مقدار جرم و رنگ شمع، هر گروهی از ستارگان را چنانکه بیان شد، بنام و صفت بعضی از حیوانات خوانده‌اند. قرآن در این آیه با تشبیه و با بیان غیر صریح اختران را در حال اختفاء بصورت آهوان و حیوانات نمایانده است .

علمای قدیم تغییر منظر ستارگان را بوسیله رمد تا حدی میدیدند ولی چون ساختمان و جرم ستارگان را بحسب مبنای خود غیر متغیر میدانستند، این تغییرات را معلول حوادث جوی و مقارنات ستارگان می‌پنداشتند . ولی قرآن این تغییرات را بعنوان ذاتی آنها بیان نموده است .

و آیات قسم بعد از آن است، که وضع اختفای ستارگان، واپس رفتن تاریکی شب، دمیدن روشنائی صبح را می نمایانند. چنانکه گفته شد این نظر مفسرین منافی بافاء تفریع و صفات لازمست که در آیه فلا اقسام . . . آمده است. از این جهت که آیه فلا اقسام، بیان صفات لازم و عمومی ستارگان است باید شاهد و رهنما برای اثبات آیات اول این سوره باشد. و از این رو که وضع ستارگان را در هر صبحگاه می نمایانند میتوان همردیف سوگندهای بعد : «واللیل...» و شاهد صدق این آیه: «انه لقول...» باشد. این توجیه از بلاغت رسا و پرتو افکنی وسیع که مخصوص بیان قرآن کریم است، دور نیست. بهر نظر، این آیات و قسمها، گواهائیست از مناظر مشهود هنگام صبح برای توجیه اندیشهها بسوی حقیقت عالی غیر مشهود : «انه لقول رسول کریم». ضمیرانه راجع به قرآن، و مقصود از رسول کریم فرشته وحی است که جبرئیل نامیده شده. قرآن از این جهت بآن فرشته نسبت داده که حقیقت بسیط عقلی قرآن بواسطه آن متمثل گردیده و بصورت کلمات ذهنی و مسموع بر قلب رسول اکرم نازل شده است. مانند قدرت فعال ذهن انسانی که اصول معارف و علوم بسیط و غیر متشکل را بصورت کلمات درمی آورد و بواسطه آلات صوت و تلفظ ظاهر می سازد. و از این جهت که مبدء علم و قدرت وجود خداوند است و واسطهها، گیرنده و منعکس کننده نور علم و قدرت غیر منتهای او بر حسب استعدادهای خود می باشند، قرآن، کلام خدا و فرشته وحی، رسول است. و کریم است از این رو که فیض سرشار از مبدء قیاض میگیرد و بی دریغ به نفوس مستعد می رساند.

این رسول کریم و سرچشمه علم و قدرت، مانند خورشید در عالم ظاهر، و نفوس مستعدیکه گذشت روزگار و دوران آن بذره های معارف را در آنها آماده کرده، چون آفاق گردونه زمین میباشند تا همینکه حرکات استعدادی، اذهان آنها را بسوی فرا گرفتن معارف برگرداند و مقابل بآن منشأ علم و قدرت کرد، بر حسب استعدادهای مختلف در معرض اشعه کشف و الهام و وحی واقع میشوند. و با تابش فکری آنها خفته گان جهل و بیخبری هشیار میگردند و فضای اذهان روشن میشود.

همان قدرت و حکمتی که نظام مشهود جهان و تحوّل شب و روز و تبدیل پرده های

روشن و تاریک و تناوب خواب و بیداری زندگان را در آفاق مختلف تدبیر کرده، بر طبق همین نظام مشهود، نظام برتر را تقدیر نموده، آنچنان که پیوسته و متناوب ملل و اقوامی را که در تاریکی جهل و اوهام بخواب رفته اند آهسته آهسته در معرض بیداری و فرا گرفتن پرتو علوم و معارف عالی قرار میدهد و بپا میدارد.

مگر نه اینست که آدمی را بیش از چشم و گوش ظاهر، چشم و گوش برتر است که بدون نور محسوس صورتهای خیالی و عقلی را مینگرد و بدون امواج هوا صداهائی را میشوند؟

چون برای دیدن و شنیدن حسی فقط بینائی چشم و شنوائی گوش و تقابل با مرئی و مسموع کافی نیست و بیش از اینها تابش و انعکاس نور میباید، برای دیدن صورتها و شنیدن صداهای غیر حسی نیز نوری فراخورد آن باید باشد. در عالم برتر، انوار و امواج، عین صور و حقایق موجودات مشعشع و متموج است، این امواج نورانی همینکه به اذنان مستعد تابد، صور علمی را دید باطنی مشاهده میکند و آن امواج در حس شنوائی درون بصورت کلمات مسموع درمی آید.

با بیان برهانی، بروز حقایق و معارف در اذهان آماده از حوادث است، و هر حادثی بهر صورت که حادث شود باید علت و مبدء احدائی هم سنخ خود داشته باشد چون صور حسی غیر از حقایق علمی است و نمیتواند علت احداث آنها باشد، باید برای آنها مبدء و علتی برتر باشد^۱.

۱- در کتاب دانش جهان نادیده و اثر آرتور استانلی ادینکتون، ترجمه آقای مصطفی مفیدی، پس از بحث در چگونگی احساس و درک از طریق اعصاب و سلولهای منزلی، چنین میخوانیم: «معرفت ما نسبت به جهان مادی بهر حال باید از این محرکها که در طول اعصاب نقل میشوند استنباط گردد. اگر بتوانیم طرح منظمی از دانش طبیعی را از چنین ارتباط غیر-مستقیم نتیجه گیری کنیم در حل و کشف رموز شاهکاری ارائه داده ایم، ولی پرواضح است که نوعی معرفت هم وجود دارد که با عبور از خلال این گذرگاهها تحصیل نمیشود و آن عبارت از معرفت است به ماهیت ذاتی چیزیکه در انتهای خیلی دور خط ارتباط قرار دارد. معرفت استنتاج شده (از طریق تعقل که در بالا بان اشاره شد م) بمنزله اسکلتی است که اجزای تشکیل دهنده آن ماهیتی افشاء نشده دارند... پس بی شک با توجه به ماهیت ذهنی و روحی ما که تماسی نزدیک و درون و مافوق روشهای مادی شناخته میشود، نوعی تفسیر درباره سبلها

از سوی دیگر آن مبدء ، باید تقابل و تناسب با اذهان و نفوس بشری داشته باشد و چون خداوند متعال و مبدء علم و قدرت غیر متناهی ، بر تر از وضع و محاذات و تناسب است ، برای گرفتن و رساندن و تنزل دادن اصول و وحی باید رسول و واسطه‌ای متناسب با اذهان در میان باشد . از این رو الهامها و وحی‌ها با صور متنوع و در زمانها و مراتب مختلف ، بر نوع علمی این رسول کریم است که مستقیماً بر عقولی مبتدب و از آنها بر نفوس منعکس میشود و کاروانهای تاریکی گرفته و میان راه خفته را بیدار می‌کند و براه می‌اندازد^۱ .

→ لازم می‌آید که مسلماً علم از ارائه آن ناتوان است ... در مقام مقایسه جنبه قطعیته چیزهای معنوی و غیر معنوی این نکته را فراموش نکنیم که : ذهن اولین و سراسر ترین چیز در تجربه و ادراکات ماست ، در صورتیکه استنباط ما نسبت به اشیاء دیگر با واسطه و از دور بعمل می‌آید .

۱ - پیمبران و حکمای بزرگی که افق ذهنهای آنان به پیمبران نزدیک بوده ، در زمانهایی طلوع کردند که جهل و خرافات و ظلم مانند تاریکی اواخر شب ، نفوس را فرا گرفته و از حرکت باز داشته بود ، دوام و فشار این تاریکیها نخست منشأ احساس فشار و خستگی میگردد ، در این میان ذهنهایی بحرکت درمی‌آید و چشمهایی گشوده میگردد و در وضع محیط و اندیشه‌های دیگر خفتگان با حیرت و شك مینگرد ، این وضع باطنی چون پایان شب است که سلطه تاریکی بتدریج متزلزل میشود : «واللیل اذا عسعس» . پس از آن اینگونه اذهان زودخیز و هشیار متوجه آفاق آسمان و منتظر طلوع صبح میشوند تا در روشنائی صبح کاروان خفته را بیدار کنند و براه اندازند : «والصبح اذا تنفس» .

تا آنجا که تاریخ نشان میدهد محیط و روش تعلم و تعالیم پیمبران و حکمای بزرگ چنین بوده ، اینها در مسیر طلوع خورشید و از سر زمین شرق و در میان تاریکی اوهام و ظلم برخاستند ، از یکسو ناظر خفتگان بودند و از سوی دیگر در آسمان و نظامات و جلوه‌های آن مینگریستند و تعمق میکردند و در اندیشه کشف راز آغاز و انجام بودند ، تا پرتو الهام یا وحی ، اذهان آنانرا روشن و فروزان میکرد ، و فروغ آنان بر اذهان و نفوس آماده منعکس میشد و تا عمق روح آنها نفوذ میکرد و بپایشان میداشت ، اینها برای تعمیم تعالیم دریافته و برگرداندن وجهه مردم بسوی حق ، معابدی تأسیس میکردند ، این معابد همیشه مراکز عبادت ، خواندن سرودهای دینی ، تعالیم اصول معارف و اخلاق تا قضاوت و طبابت و عقود بود ، و خواندن و نوشتن و هنرهای بشری از ساختمان و درون معابد رخ نمود . اجتماع و هماهنگی طبقات و قبائل نامانوس با هم ، و متوحش از هم ، در میان همین معابد و همراه عبادتها و سرودهای دستجمعی پایه‌گذاری شد و تمدنهای محکم و مقتدر بر پایه آن تعالیم و آشنائی به حقوق انسانی بالا آمد .

تاریخ حرکت فکری و پایه‌های اجتماعی بشر ، بروشنی گواهی میدهد که سرچشمه معارف و علوم و اصول اخلاقی از اذهان مردان الهی و حکمای بلنداندیشی بوده که از شرق دور و شرق

←